

آقا سید حسین مهجور مدکور در سن هجده شش هفتاد و سه قلم کردگان و حوزان کرده در اردستان
 در ربیع ثانی سال ۱۲۰۶ هجری قمری در گذشت و در گذشت و مشغول بود در اجلاس در اول کتاب
 کتوبم دیگر آقا سید ابوالقاسم صباغ معروف مرشد ذریه عرفان و پیش قاضی محمد علی
 مرشد راجح سید اسماعیل دام حمايت و باها در صحنان تهریس کرد و سپرد وطن با بابت
 حمايت و فرزند گزیده در آغاز تلاش ازین امر مستثبات شتایق بانی در شهران علمانی بیان
 با سلم و ملازم خود را در میان شتافته و رفع عظم در دیار قه طاعت و با رف بد گرفت و چنان حمايت
 کرد و صلوة صبح در سجده بجای آورد و نیز میرزا حسن و میرزا محمود و میرزا احمد و آقا سید حسین رسیدگی
 و نیز سید حسین در غمی دیگر که خان سبب هم خطرات مصالح و قتمیه کردند و میرزا محمود مدکور
 چند بار بیداد بیک رسیده و چنان محضراهی گشت و نیز میرزا محمد که طبع شعر شایسته و آقا سید یوسف
 و میرزا محمد علی درک زنده و حاجی علی کبر صمد فرزند و ملا علی جادوش و آقا میرزا محمد صادق و دیگر آقا
 میرزا محمد حسن در اردستان سکن زنده از علما و فضلا و دیگر ملا و رضا عارف که چون آقا سید حسین مهجور
 مدکور در زنده مکتب داران داشته شده گردانان نیز سادت نمودند و بعضی از آنها بسته شده خزان شده و مدکور
 در وی بسته و نیت دیده تسبیح کرد و ملا رضا ذریه حضرت اعلا و انوار جمال هی طلاع کامل یافت
 و در هر کس بسته و در نزع کسوفی صحت ازین امر نمود و در اردان و حوزان و خزان حوزان در اردستان

کرد و عاقبت پسر مدرفا سپرد نام و پسر میرزا محمد صادق مکرّم میرزا رفیعی نام و حیرانی و غیر از اینها
 در مطاوی بخش بیستم یاد می گشته اند و ملا رضا نیز عظیم و قدر جبارین شهرت رسیده و قصید و قهیر را
 در بخش مکرّم می یاریم . دیگر از توابع صفویان شده که شرح کیفیت اغار در درنگها و تعرض قیدی
 مدافعتی شده عاونه را در بخش ساس کدوم در شهر لیلها در آنجا و حرف شعرا در امر الهی نیز سبنا
 و نعیم نوزد و اقا سید محمود نیز و اقا سید اسمعیل سبنا در فرزند سده ما این که سه در واقع
 بسافت چهار فرسخ شمال غرب میندازد است ولادت زشود نمایانستند و تولد کرد در شهر اقا سید محمود
 در سال ۱۲۹۲ در ولادت کرد در شهر اقا سید اسمعیل در سال و چند ماه بعد از آن در واقع رسیده نشستن
 در آن شهر سبنا سید عبدالله بن الامام رسی الکاظم منتهی بود و در سن سن تحصیلا فارسیه و ستوری عرب
 نوزد و برود فطرتا قرسیه ساله و ذوق شعری داشتند و چون چهره و خانواده شان از سادت و علمای قریه
 بود لاجرم تعلقات نیز همیشه و عامه و لباس ملاها مطر گشته و در آرزو گشته مسلک شده و شعرا و در مباحث
 و مرثیه خانان رسات میروند و با اقا میرزا محمد نعیم و عده دیگر از طرفا و عرفای قریه که نیز صاحب ذوق
 شعری بود طرح و نفاقت شاعری بشعره لذت جتند و مجاس و سر و سر گشته سخن شعرا داشته و از
 ایشان شهر بسیاری درین امانت یافت و خود را بصحیح نام محمود و اسمعیل تخلص کردند و از ادیان
 در ادب عرفان و فقهی مکتفه مطلع شده و خات نوزد و با حاجی سید میرزا از قریشان که کتب قریه

دیگر بر نیز مصائب بسیار نهادند و همه بن صدور آوردند که تشریحی حقیقت فرود طاعتی چه را که نمایان آید
 در حدود بیست و پانزده روزی نماند و در سال ۱۳۹۲ تا رسید محمد و تا رسید بمبیل با عم راه ایشان تا رسید
 و با در راه تا رسید کرد و تا رسید بسوره در غمی دیگر در دست فرید غم سفری بصوب اوزبکستان کردند
 تا رسید بمبیل سنا خود در سخن شرح داد که کفایت چنین آورد در این راه و آنگاه سفر کرد و گشت
 هر یک مقرر بود که برای آنی از نسبی بهتاج نماند و در آن کوه سینه جانب غربت نشوز در کاشان چند
 مدتی توقف شد و در نظر رسید شخص سازی در این طرفین به حکام عرب و قبا در کار و در این
 شد بعضی سخنان عزیزان این زبان نمود و در این مسموم شد که تصور ایشان در شایسته که در دست رسید چه گوید
 تا رسید تا آنکه در کاشان نیز حرکت مقرر گشته اگر بطهران آمدید بعد از مکررات گنیم تا آنکه مطالب در شایسته
 اتفاق گشته شد قصه نیز در این راه بود و در فرستادند بعد از آنکه اینها که گفته بودی میرزا شمس سال
 در دست و شایسته که در سال در این سفر گشته بود در سال و ششم که فرود آمد و آنانی این است عشق تو را که بخواه
 در دست و در آن گاه تمام نیز گشت و در آن گاه که از راه اهل بیرون گاه بهر همه ملک گشتند
 و در آن زمان در این نظر این است که بعد از این شش سال سه سفر خوبان شده بود و گنیم و در این راه
 و بنا به عظیم شام رسید پس در کاشان حرکت کردم در این راه حساب نماند از این سفر
 مستخدم است حضرت و بعد از آنکه تمام نیز فرود آمدت نمودم و چون ایشان بیان را طاعت طلب حقه

یافتند ضمن حکایت ورودیت ایشان در مقام در مریح بدون اسم در رسم بیان فرمودند نهادن فرستاده
 در وقت نمودم که ایشان در میخانه اند و در یکدیگر در این امر مطمئنند تقریباً در سه روزی همراه نمودم ایشان را بسوی
 فیجید ایشان این نمودم با یک نمودم و تعداد کمی سبب طغیان قصب گشت و این خبر منم نمودم از انگاه در روز شنبه
 بریز خدمت مجمع انادولب آ میرزا خانی علی آبی ما در خانه تشریف میفرستادند خواب ایشان تقریباً بطریق خاری
 عازم بریز اندر انخانه و خواب حاجی سید میرزا و آسید محمد عمرزاده خواب آن میرزا خانی را با احوالات کردم تا بلیله
 بروی حکمت بطرز مطرب و قواعدی از غرب پنجشنبه بر پشت یکدیگر با که را انگاه نمودم درین محبت حکایت خواب
 میرزا اسد رسالتی الکر در ایشان بیان نمودم فرمودند ایشان سپهر روانه من میباشند چون من بیسهمه تعلیم بلام
 لذا سفارش شمارا با و کنیم در ایات مبارکات را که در ساغر است انکی نازل بشود بری شما قرابت نماید سبب طغیان
 قدمان شود پس در آن نشانی خانه میرزا اسد را دادند تشریف کردند در فرط اندر خواب نیز در فضای و میگردیدند
 انخانه شرح احوالات و مذاکرات میرزا خانی را را که نمودم خواب نیز به نهایت سرور و شوق گشتند و در آنسوی
 خوردند و تا نشاندند که مشایخ را احوالات کردند بعد تمامی عازم بریز شدیم انخانه و خواب سید میرزا حرکت
 انخانه را بیدار نمودم و در آن خواب نمودم خود ایشان در را گشودند تسبیح فرمودند که خواب میرزا خانی سفارش شمارا
 نمودم در آنسوی و طی آن ایات رکنیه حبه خضر نموده گشودند و ایات مبارکات الهیه را زیارت کردم بعد فرمودند
 بر حسب سفارش میرزا خانی سبب احوالات شمارا با جایی این بیان فرودم خودم نمودم و گفتن ایشان در آن ایات

و بعد خود و نام خود را چند روزی ترخت در آن روزیم تا اینکه حاجی میرزا و اخوان حاجی سید علی
 حضرت در بهمان عازم که عظمی شدند بید شدند و اخوی در بقره بقصرای سرفاب قدرت شمرده
 در ده جناب بودند رسیدیم و با یکدیگر تا رس زمان گشتیم ایشان تازه شرف قبال عازم شده بودند
 شریف شده و جناب نیز برای سوغ خود و گاری را املا مات کرده بودند و گن طبعشان زدنده و خوبی
 بیشتر بود پس در آن جناب بودند که سمت طایر رفته شده و اخوی عازم صغیران شدم و در کوه کوه
 در لهر درین رده قدرت بچک در آن شرف شدم خوبیکه در نگاه کن کن گان خان جناب
 مرحوم محمد میک. اما در درجه را املا مات نمودیم در عاصیه تب سختی به بنده عارض شده بود با صوف
 انجیل امشب در بهرین قدرت ایشان سر بر دم وضع بصبح عازم من شرف شدم پس در درود
 هنوز تب در وجود باقی بود لول کسیکه بعبارت در پی که جناب آ میرانیم بودند را در سردی است
 تب در زنده سر خط نموده بسیار عجز حیرت کردیم و از آن سه درین طور سردتر شده بودم بعد از
 رسیدن طاقت عجز انای محمد به سخن دیگر گفته شد پس در آن سید محمد که در آن میرزا جعفر میگفتند
 سیدی بود صبر است در محرمین و خود را در آن محراب شدت در شعر حکما تخلص نمود منصوران و دیگر درود
 نمود ایشان هم بنده را. همان کرد عاتق در شرف همه نمود در تمام پریش حال بر آن در واقع در آن
 از بنده متعجب و جواب شدند بنده هم در بهنگات حجاب ایشان تا در آن عرفان باقی بعضی بچشم بعضی را

به نزد بعضی را بصورت فانیه پدید آورد تمام حجاب را درم درین ضمن بعضی گفت که در این زمانت امری بوده
 ایشان از منده شنیده بودند که در وقت میسر رفت و خود را سحاب تا بر زمین رسانده و نشسته بود که من
 بدان رفتم چنین چنان که در او دیدم و شنیدم شکی نیست که درین سفر حاشی و در گون شده و سخنان تدبیر کرد
 و مقامش نزع دیگر شده از خط خود را در دست همه رعایا خود را محکم مهند که درین من و در بر عیال پدید
 و پنهان کنیم در شسته رفعت ظاهره را گسیم تا به زمین کار بجا برسد رفعت کجا منتهی شد ای جناب بنفسم من
 آنچه بر از عقاید مطلع شوم شدم در آنچه دیگری در سخنان در ششام نمودم مطلب از این قرار است که تبرکتش و
 زبانه زدن عاجز نیست و جناب تا بر زمین رفتم در کسری قبر ضریح نیز بود در این امر ثبات تر در سخنتر گردید جناب
 آنرا بر محرم آن ایام حضور بود در کتبت شوال در س و جناب قنبر علی که منصرف در قدسی بود در هم در حله رفعا شمار
 بود در گوشه و کنار قدری هم در رفعا بیکدیگر مطالب را می شنید و سکت است به چنین قاصد نعی و کذا ساز
 رفعا که غده آنها بسیار در هر مطالب لری با آنها آغاشه و در فرقات خرد را در این بیان میگردد تا آنکه
 حضرت حاج داد که در جهت نذر بفاق حاجی رسیده و در جناب حاجی سید میرزا نیاید مصیبا در رفعا سزال
 میزند که علت پادشاهین بیت حجاب سید دادند که ما همه ما هم دردم لیکن در در جهت در ما صد شده
 گریه بطرف حکایت که بارش خبر صحیح با در و والده حاجی سید میرزا کرد سزال ما آمده گفتمت که سپهر اچو کردی
 در ایکی فرستادی از آن که مادر در هستم چرا مطلب را پنهان میکنی من سپهر را از تو سخرایم منده با دی گشتم تا همه باشند

زیرا پسر شاهان ز قریه است مشرب سکنی بر جهت خود بود که شش بحر فنی مدغم کن در کجا باشد بقیما
 با شمشیر حرب ولایت خود را کرد با بر مطاب دعا کرات در بر جناب قاسم زراعتیم و در وقت ازین
 طریق در این بود که در اوسط برج حوت سنه ۱۲۹۳ در راه سفر و قدم جسر جناب سیر در زندان بین الدوله
 سلطان مسعود میرزا اعلی سلطان فرزند داشت فتنه در این خبر ازین شاه وقوع پیوست و قصیده مشهور بنحوی
 در آن مجسراتش گردید و ابیات او اثر انقصیه در این است ایس در نس شبهای تاریک بنحوی
 یاد می آید که ای بنحوی چه بیدی نموده که در حال گویم می شود تو بر عکس ای بنحوی در این قصیده و گفته اند
 کسی ترفیض مکه زکری در جناب قاسم زراعتیم نمود فقط در وقت راجع بود جناب سیر و اینست که در چنان احوالی
 گنیزد در تهران و کاشان علی سلطان موم نیز کربش آن است ولایت حاکم اطمینان سلطان میرزا که
 ازین ابیات سخنان یاد بود و در قریه فرودشان سه ماه این صفتان شدند در خانه نگاری که چند طر
 از که گویای غمزه بود و در روز شنبه و در روز سه شنبه و در روز چهارشنبه که در کواکب ایام دین قریه شمس جلالی اگر بهای
 شاعران بری بوده و بچشمی تکلف و شال نهاده و شایان در سیر حاضر است حال هم اگر چنانچه
 مردون طبعا در این درختی باشند در این امر نه باشد که قیامت چنین بنحوی در این حال روی ما منتقم است
 لکن آنحضرت صده و در هر را امر نه نموده در مصیفات زعم خود بیان نموده که ما آن حالات وقوع کرده و در
 حالات تمام حسنه در دست برود و در منزل نگاری و منزل بنفیان شال نموده و در سیر هم در سخنان فرود در صحت

در میان دشمنان جهت بدو از شهر سید من و در منزل مادر و میبندند و اما صحبها در ذاب طلا در میان بود و
 بلاخره کار به اینجا کشید که در سفر کرمان بن مصرف شدند و با نماند و بگفتند این جمیع ممکن است و تنگ در شهر
 مهنان روز و پسر از چندیم قرار داد و ملاقات دشمنان را بگذاشتیم و هر چند که ری روی پیش کرمان مان پسر
 کرد علاج نشد و بلاخره قرار دادیم که بجای تنگ شهر دوم گذاشتیم و در وقت منسوب با نماند از فریب حرکت کرده شب را
 شهر در کرم ولی در آن ایام وقت مهاجر عزیز طبعشان که در سطح خانه با شمول بطبع شام و با آب شده در
 در حال خانه قطعه آبی غیر مستقر نظر کرده و بنقیده آنکه از در نظر فل سلطان رسانده و علت وقت سپهان با را
 در خانه با مصرف شدن از کرمان را بدست آورده که درین نظر طلای فراوان در نزد و برین جهت بود که بتوان
 شایسته از دهر که ملک بر داده بودند صرف نظر کرده و این را در حسن حال شایسته و نیست و بگفتند این خرف به
 رسید که شد و برین از مقام گشت که قبل بر اسپه بر روی شده بعدن طلای تازه کشف شد و برای من
 اسل طلا در صخره بریدند پس در نهایت کینتر چند نفر از ایشان باز شدند و گفتند که محکم ما که همه کرده بودند
 رنجیده و ما نماند و تحت انخط از راه میدان شاه عمر و زنده و از در خود کشید و در در عمارت دولتی گند و در نزد
 محمد علیخان پرید که از زمان پیشگاه مهنان بر سر فو بشوهر خاله و در حاضر خستند شایسته در مدخلی سلام و در وقت
 زحمه تر فرود آوردم نمود و چند دقیقه نماند و در پای طلا در وقت و در نزد یک جرایع در وقت سیما در میان را در حلقه نمود
 در باغ که در گشت کسی را با شما که در چند نیت و از آن شخص شایسته شمارا خواسته است و سلام نمود و در وقت نماند

و در زمان دیر از تبریک الکریم آن نموده و فرود اجناس در دیم صدر خان که حدودی بود یکس و
 پوزیه خلاق از جانب شاهزاده را ای تمسک کرده و کماله، فایان و در زمان شده و در آن وقت
 طلبیده و نهایی مکتب را که بشود و چندی و عدد و حید که به ما گفتیم که این زمین در حدیثی باشد و در
 جائز است و در شمال را که برشته گنیم و شخصی که آن قطعه از خانه اش منزل کرده گنیم در شاهزاده مار و در
 آنقدر را که در دله هم خستیت و قهر داشت در شاهزاده در ارض کرد به شیخ محمد قزلباش در آن روز
 نمود و در تبریک مهدی از آن زمان ذکر نمود که گفت شده ام چند روز دیگر شاهزاده شما در حضر بنابر دلی این قضیه
 بعد از حرکت شیخ محمد قزلباش طرف فرسان حوالم بود و چند روز دیگر شیخ فرات سخن آن که چهارده که در حرکت
 در گذشت حضرت ملا ابیجان را در حضر نمود و بویز بنی گشت با او بود من تو را در حضر کردم نه شیخ محمد قزلباش
 شیخ بود چون مشهده اسیر علمای آنکارا با خود به پستان کرد حضرت ابابیع را آنقدر ای در رسید آن درک شده
 بر بویز و حسب نظر او را برین در دوره خان فیه در خاک ستوده مذنون کردند و بگفتم برین سر آن در گذرد
 جناب قدسی که نام او فرط علی است در ذیل قریه شده ما این موهبان در باقیان در نهایت است و در دلی در برین در محفل
 در خانه یکی در تهاش چنان بود چون در مشهده فرسان رحمت نمود حکایت شهادت ابابیع را در اول قیام شیخ
 در در آن خانه بیان کرد و این بیان تمام را مناسب در بسته که مبارکه الهیه را اوله الله تعالی و شرف ایان و قابل
 خانزگشت با در مدینه استخوانی بنده جناب تیرا در شاهزاده اندر دیگر در حضر شده است این حسن بنجامه و مجرب در طول کشید

بر در در منزل نهان در دستان مراد و ملاقات می نمودند از آنجا که صاحب آن میرزا فیم ملاقات شده بودند
 که این میرزا جنفرا کما تخلص مکرر من گشت که حضرت از این جنس خود سخن می گوید این بابچه این ملاقات
 و مدت حسن حضرت همان قبل این ملاقات بعد از این شده و از خوی در ده ماه سفر قضایا کردیم پس از رحلت
 ملاقات شد که دشمنان در خوربان خود از آنجا که میرزا فیم رسیده بود و دشمنان را در آنجا نموده و زمین را در
 منتهی شکر کرده اند پس از ملاقات ایشان خوشه اش را با همه در در نظر بر آن کرد آنگاه در وطن
 داشته تبلیغ این امر کردند و شعار سردند تخلص خود را نیز در سیاه قرار دادند و حاجی سید میرزا که فرج بود
 با عذران حج لیکن در آنجا در مسافران بر این شیخ کبریا را چنانکه هرگز از آنکه در این نام بخوانند حسرت و در ملاقات
 و حساب مبارک در آن چون حال بر حال و در دیده و شنیدند شسته شدند آورده بود که حضرت غصن عظیم با وی
 صحبت فرمود و در آنجا چنین پرسید که دیداشا خود همان مرید مظهر ایشان حواری دادند نه بلکه برش استم حاجی
 سید میرزا گشت من ملاقات خود را با علم و دمام در جوی دیگر نیز با وی ملاقات صحبت کردند در وطن و حوصل
 نفیقه اش مفرای می فرمود و در آنجا بر حضور دادند و بیکدیگر از جمله با ملا رفتن محامدی با عرشه مهر قرار جدت عظمی
 گشت و نظرش بر سایر انبیاء و ائمه شریف تر جیب از آن عظمت شنیده از عاقل بود و در آنجا مصدق گشت
 و در آنجا بجهت بر چه فرموده با مسیح روح شنیده تا آنکه از نظرش فانی شدند و در آنجا کمال خود را در مسافران
 رفتن ملاقات حیات طبع نامر در آنجا همان مکرر کرد در رحلت با این رسیده صفتهاش نمود در حجب میرزا شغال

و آنکه زباید آن گشت در او بدش حاجی سید اسد الله وزیر میرزا نظر محمد محمدی، بهیم جناب بیسته و با صاحبان چو
 اهلکات بر غرض تا ده سال ۱۳۰۰ چنانکه در پیشتر استی شرح دویم حسب تقدیر نام محمد سید و تقوی شیخ
 محمد تقی بهمنانی فتنه زخات و تفسیر واقعه مذکوره را ضمن شرح احوال میرزا تقی میرزا محمدیوم و صد سال ۱۳۰۰
 شورش و بگری تفسیر واقع ایشان در وطن بر پاشد که سخن بهادرت قطعی شان طهران گشت و در مقام بهادر
 سعی نصر شاه نام میرزا سید را که خراب بر شان کرده نام به خود مسخر است منت فیما بین بهرام محمد
 خراب بهیم شیخی من کجا که جهان گشته در برهه از گشتن ازان قضیه من جوان در محبت به خود لردان
 است بهیم شیخ چه در بهادر که جرات به دل غیر بهادر سگه افاق را سید در دم گرم همان شدم در سیم
 بس در آن سیکون نشینا گشت پیر در آفران بهادر و به پیر سحره لعد فر در خورشید در سیم محمد
 که آن پیر گشت این کجا پیری در این گشت عرض کردم که من نرم گشت سر و نام قدر در زلفا
 من در اکثر این گرام که بس گشته است روزی از درون راه مانده ام مکیس بهرام شود می مردم مکیس
 در حال حضور بهیم است در این گشت در عرض بهیم آن بریدی که خورشید دل در به حال زلفا خورشید
 در در آن گشت من خورشید و قمر از دق در آن که در زلفا در سید گشت به خود مکیس در زلفا
 چه که در شام بهیم است این که من نظر به سید خورشید دریم آن زلفا خورشید که در شام چه خورشید
 گفتم این جناب است این به پادشاه خورشید حال به شیشه خورشید گریه بر آتش بهیم من گریه

میان ستاره ، صد آه	بیم که سحر است حق آگاه	دستی که در یارب بودن	در کشتن غم از مرد گون
جام در درین دست است	شده نایان بر گم ز در شب	با گمان لبی ما رسیده گوش	سنان هم نیت در پیش
من زنده ندا هستم مدام	دست بدم رسا نشود کام	رفت ندان خدا بنعمت برتر	بدان جام از غم نوش
طعم در خرابم که کنم رفاه	چکنم عاقبت من گذار	من سحر گشای بی در جواب	کاین چه بر سر چه مدام در جواب
گشتم ای که بود در دست	که دم بود در دل جود است	بیم که در آرزوی است	ببین دان در دست است
چونکه نام ما بود از هزار	شده از حرکت گمان	برت بخیال دست بر	در مرد ز نایب انحراب
تا که درین دال صفا شده	بر جانب صد غوغا شده	بخت تن را بیک بر گشته	در سن که تنهاش حسنه
نام آن بخت بفر از خودی	ترمانه از روی گمان	اولین نیرود درم سینا	ببین آن نعیم غم غرض
چاین سید محمد زار	چشمی آن تنی دل فکاه	دل در آید از آن تم گشای	صدقه عظیم بر بیان
بچنان که از دست بزرگ	چوب برایشه شتر گز	بر بر باهوشان بر سر	بر طرف رخسار کاک کمر
دل حوت در دریا بود	بر طرف تا بهر فرضا بود	بر سر بر نود ای نعیم	لسته گوید از خود چه عظیم
انچه از پیش کشت فروخته	در جانش نعیم هیچ گشت	دبیم از چوب ، بخت	در در در خالق اگر
نس که از یاد روگ سینه	از تو پرسند ز بر پرسیده	از چه بود با بر پشته می	از چه بدست بر تن نشیدی
بکشته از یاد سینه	از بهر صحن ز بجز	از بهر صحن از شکر	گوشه ای تا از روح و کله

هم ز گنجاه و هم از حین	خدا بیزد بر پیش	دشمنان سرودید	که برین صدر با نر ناریه
سکینم با کان بر تاج	ز دهن سگینا و فرج	هر کسی زین قضیه دانید	بست فشان و پوی کوبان بود
طالان لشکریان کرد	روزه سرور که تا بگفت	سپه علم نه هجوم کرد	تا رسید به جلودر پس
ظلم و گریه دم حست	نشسته گفت و فشر که کرد	سید به دیان ضرضا	شده چه زدیک خازین
نفت کرده ز تهنزد خمر	تا در آینه تماش حست	گشت خانه ز دور چو شست	نگاهن شده بر لب شیرین
بش زدم چنان بگشاید	دور در آستان گریه	درد پر زنت سید سینا	که بیک طبر و صیب طینا
چون بریند آتش سردان	بچه بر ششند در جان	عروان ماظر نصاریم	که برین صدر با سرور ایم
مال را در آواز بند تاج	اب بار چو آکنند زجا	اب با گینه زما نصیر	شده در آتش چو آکنیر
زیر آن عتری که سوار	در آلوده از فریب حبار	عروان الا ان و صد فرید	زین بسیار فرشته پدید
سکینه سحر در طلعان	زینش تا نینه روشن	عروان بشکوه بد خمر	بند آینه گشته ده کار
سردن را از تن سبایم	حستان را در آتش زیم	سنگر گران به سیکر	زینش آنگه به پدید
عروان در طبر از درنا	تر بر فایه بت نهان نما	خونان زین زبان بر آید	عروان اگر سینه جویم
چون در خمر خفق بیایم	ز دهن سحر ز سر بود	زیم ز دل شده ز سر بود	شده سر ششم آن ز دیده
مگر ختم بر فشان در	به صد طغه از سر دینان	بهر خور برود آن خندان	تنزل خرد فشان در دم

بسته ز فغان بر ناله

زاد کلام خطا در اینهاست	تا که این صیغه است شده	سزای منم و کولت شروز	کس زبان و خدای دلام
و نشان فریبها پستیست	ز چه پس که مومش است	ذرمی مذرب رزق استند	گفت اینها با پستاند
بخدمت ز خوف بیم رسیدم	باز نام هبا چه شنیدم	که نزدش سبانی دول فزان	گفت گتم بها گشت آن
ببین آن که دست برت است	آن ندانم که کبر ز چه است	درین بر و سوزال و جواب	یادم که ز خوب چشم است
درد زان بلا شمع مبین	آن محمدتقی شمع الدین	قبشر ذره ز حق منور بود	آن محمدتقی دلاور بود
ز چه گوید توالیهاست	گفت بحر ایوم حق شناس	دل ز با و بر را بر بود	درد اول زین با بر کشد
امره در جهان رب جان	جهت شاه دین شاه جهان	گشته ظاهر کون کردی این	حضرت محمد آشنه دین
جمع گشته گمان پاسبان	که هر دو زن جنبری با گاه	شده بگله سته گشت تا الدین	چو که بحر ایوم شنید این
گرم بود سخن زین آیت	مذکورند در وقت صلوات	تنش ز در نمیکنند بر آلاء	آن محمدتقی چه مسی دور
مرضی ز کرم با و چه جنگ	مرضی شری صدای لغت	ای ز لدد می تو گوش بود	گفت سین به نتر آغار
ز شش بر نمود زین باب	گشت هم عا شنه آناه	زین با ملن تو بیج خدان	گفت نتر که ای لددین
تا رسیدن جمله در پس	سپه کینه شه مجوم آورد	گشت در در سایه کاش	بخت فرزند در دهان
ارکت در خانه فرقه شمر	چون نظر کرد و دید مادر زرد	بر بوند عا شنه ز در	دوره کینه قوم به ختر

سکه زاده او دلگشا	نعمه زده گشت در پیش	سختی زاده پیش ام	بچه با باز در پیش زده
درد در کفایت ستار	کای خردند و جد غفار	درد سرددم ایکنای غم	برود بسته بچه لمعه زده
برود بسته سید محمد	از چه گویند نشسته کفار	بر حکم قضا نهاده ام	برود زاده دره تو من دردم
گشتم آن خواب مانده بقیه	کس نکند آن خرد را قهر	دست چند زده چون گشت	بهری تمام خلق نشست
درد می خستی روی صورت	بدم از این قضیه حیرت	گریه کردی چه در بهار	کاشکند تو خاق ستار
دیده زده چه کافر اجرام	زین ام پیش است رحام	دشمن بجان هر کس زده	زینت افرازه ششم بچهر زده
سید زده زده خوش گشته	برود بسته چون گل بخار	بگمان آفت این زده	باب رحمت روی من گشته
چه آن خواب را کنی اظفار	تا که وقت شری تو بر برد	فرمان خون خود مگر کسی	تا به بقیه خواب خود بری
چون ز آفت خدای شنیدم	در بهانم زده گریه دم	تا رسید بکهرت سینا	دیده در درون می درنا
با بردن خضوع و ذوق تمام	کردی من آن خواب سلام	کای زده زدم قهرت	دست خود بر همه درانت
دست ببال قبر زده این	خدا من در بهانم برین بین	گر تو بقیه خواب زده	دردان خود بهت زده زده
خواب خود زده در غم عرض	گفت بقیه است بر ما عرض	در جدم گشت زده	سخت زده خاق اگر
خواب تو ازین از کرده	ز آن آفت تو را خبر کرده	گشته ز خواب تو زده	اگر هستی ز عارف پیشه
عرض کردم هر بچه سید	گویم زده ما به نهان	گفت قائم در این همه	گشته شیر جهان چه زده

گفتند که بخت با ما	گفت چون سحر شده بود	گفتند نه شهید در کشتی	گفتند نه جسم در کشتی
گفتند زین الم شدم زین	گفتند شب عالی بخون	بیت گنم بود که محبت آن	گفتند بر تو در کسب بین
گفتند نام آتشه دلا	گفتند گنبدی قطعه دلا	گفتند زنده در ارض کشته شدن	نام آن ارض را ناما زبان
گفتند زنده ارض فانی در کله	بجز روسی ز نظر وادی حله	گفتند کشته زنده فانی در مقام	حاصل آن بر کشته چه مقام
زنده کرده حیفی با در	با تن پاوه پاوه زده خنجر	رحمت زنده جهان کشته باس	مریقا کشته کان عباس
گفتند قبر زنده در مقام بود	و در رب می در خاطر در جود	با هم کس کس جنت کشته	مرسد دم هم کاهی راه
گفتند کشته جنت شین	گفتند آوی بران زیدی شین	گفتند ذکر گذشته کس	گفتند بن فطرتش فرد چنان
گفتند با سر و رو با شوی	مرده بود مرا در جان و دل	ای زنده فدای تو خانم	زنده کشته زنده دین با نام
گنم اهل در کج کج است	گفتند در شام در دهکده است	گفتند صیبت نام آتشه مان	گفتند ایها پناه حق جهان
بیت گنم دلیر در پیش	گفتند زخوان کتاب آتش	صحت عفتش گنم صیبت	گفتند عفتش زنده کشته شست
گفتند صیبت محمد ناس	گفتند در کس کتاب جهان	گفتند زنده میکند مرده	گفتند جان سحر زنده زنده
گفتند من نه است شل	گفتند آوی زنده م این	گفتند زنده کبر است بها	گفتند آوی بران فدایت بها
گفتند مرگ قدرت بود	گفتند آوی ره نکات بود	گفتند صیبتشان پیشین	گفتند ایات دینا شین
گفتند از بیات صیبت او	گفتند صیبت قدر میرز فیلد	گفتند ایات که کند ایاز	گفتند نازل کند میرز نهاد

گفتم دایت که کند نازل	گفت بنه قطره اصل	گشتر زنده میکند ارگ	گفت هر زخمه آبت
گشتر که کند بینا	گفت جمال با کند دلا	گشتر دسا کند بدن	گفت هر شفا کند بینا
گشتم جهان شنبه بیج از دروس	گفت ز شش کند در اوس	گشتم این گرفتار همه	گفت زبانم در کشند بجه
گشتم جانب گشته ز بهوم	گفت چندین نرود ضرر و فوم	گشت بار در چینی سینا	گرفتار است بینه بینا
نظر کنی بجانب عکا	پن که ز مسخ غایب گین	انچه بشد غایب شایسته	بچه خورد نسید غایب بد است
کرده خفت دو بقیض جدید	قدرش را نموده باز پدید	گشته غایب در غار نرسید	در زمین هزاران گشتر نشد
گشتر در بقیض جهان است	گشت اری در آن دریم است	ز بستم و تاج سده	حال این پنج تن حکم زنده
تا بر نشد مردم دنیا	چه گذشته است بر اینها	هر که خلد ز غم کی بشود	انچه این سده در غم بود
انچه از آن بگفته را	داده قدرت کند شهنش را	ز گمراه انچه این بود	که بین پنج تن حیات کرد
دو بیار عا شنه مردان	آب روان در دستان در دروان	انچه اعمره شایسته	که ز کشتن زبانشان دروه
ش بر کنده که نفر سلطان است	پیر پادشاه در این است	دخوهیا مار در بسیار	شفا گشته از طلعی دروه
دست ای مردم است در همه جا	شرفای روان در بس خردا	شده بر شرفای که در شایا	با نرین نه چاشت در دهم
پسر بر دستان سمکاران	جد است تا با صنادان	مردان ز در مشد خردا	شده ز زبان شهرشان ماری
سده نموده سصد بود	کاین مدر علم روی نمود	گفت ز غم شرح در حق	فانیه خست نیز در سینا

و سینا خود در شرح واقعه مذکور چنین گفته است که نترای ابن الذئب چهارم بود و حیدر روز مردم قریه هجوم نمود طرف خانه را
 در طاق نموده در راه فرار را سد کردند در شب خانه محکم در دروازه بسته دخول میسر نمیدادند در شب خانه بجز یک چهارم بجا نماند
 نشد حاجت نیش با رفتن آذوقه که در شب خانه مانده اند و خواب نیز را دیگر نماندند و یک دور از سردر نماندند
 و متحمل نماندند در واقع که آنها در کار نماندند و پیش روز عزم بمکه نمودند و کلبه مسجد از خانه را شکستند و در راه از آنجا
 بهر در خانه صنعت بیک غلام ظل سلطان نمودند و بعد از آنکه به کربلا رسیدند و در راه از آنجا به کربلا رسیدند که اولی خانه
 گنج برون رفته اند و جهت پیش و در راه هم حق ریختن و در رسیدن در شب خانه در کربلا میمانند و نیز خود را در کربلا میمانند
 و مسند قمانه های آن پت پنهان نمودند و پیش خود میگفتند که حالا اشیاء نزدیک میزند است و شب بلیک و چون
 اولی خانه سعادت کنند اگر چنانچه کلمه از زبان آنها شنیده شده که بمن سعادت دارند خود را نشان خودم در در شبانه
 در بام بام دارند و دیده اند اباوی بیدن خرابم رفت و دستم زد و اگر سخنان محبت آید غیر منصفه استماع نمودم لاجرم خود را
 به نشان نشان خودم دارم و خداوند آنها را من مهربان خواهد کرد و با من برادر خواهد بود و دستم را بر آنها نماندند از اباوی برون
 میسم پس مردم در میان بام دیده و در کربلا خودم که ای مردم من دست میگویم و دروغ میگویم کسی را در شما نخواهم گذاشت که نماندند
 نیست نه آذوقه برادرش و در آنچه بچگونه در خانه نماندند شما بپایه خانه را سنگار و در راهش زمین سخنان و قیام در راه آنها
 اگر در کربلا بیشتر بهشت طنین آنها گردید تا نوزد کلمات لغزش در فغان نشسته زدن آن محذره لاجرم شد و تقوه بر سب
 چه خفت از بام کینه در میان اجتماع برآب نمود از قضا و بطه آن خفته در آن یا از آنها نماندند و این قضیه

سبب شدت غضب و عیظ آنان گردید فریاد زنده که نشسته از پشت او پا دراز تا دور از زانوه و فریاد گریه و جگر
 دستگیر ناختم و دیگر خندان سنگ بر درون بخت زنده بود در سنگ خرق شده بود و کثرت سنگ پاش شده بود
 در این وقت دست برداشته شود مقداری از بالای در که از سنگ برین بود نفل از در فرود نموده آتش زنده
 از آسیدنه و آتشی در محفوظ ماند و قباب خراب کرد و هر آثار یک شده در دم سترق شده و بگشاید و بعد
 خواهیم آمد و خواب نیز در آنجا در مخفی در پنهان بود و اجتماع بسیار مردم در حومه در زیره کثافت را فرموده برین
 آنکه مردم سترق شدند اما آنجا زنده میزد و کبر و آزار شدند و چنین با هم سخن میگویند و حقد در مردم شسته شده
 زیرا که سالها سرد است که با حضرتت هم یه ایم و در آنجا کارناش استی از ایشان شده است این
 نیت مگر صرف فراتر است خواب نیز چون دیگر سخنان اجتماع نمود قدری قهقهه میگویند و در آنجا
 بیک طاق خردت رفت پیش خود خیال میکرد اگر حال کسی با نجا باید ضرر نخورد است در آنجا در کل نهار است این
 تا چه پیش آید و قضایه ایضا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 بدین خیالات را حکایت کردند و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 خواب نیز است بر سید ای شا کجا و در آنجا کجا چگونگی با نجا کوهی در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 تر سرگشت را حکایت کردند و آن زن گفت همه در جهت باشید رفت پیش ما آورد و در آنجا کجا
 پیش ما نگاه کرد بر گیت بگردد و سانس کرد کسی را آنجا راه نرفته تا کسی زین طلب خبر داد و نزد خند و مردم

ایشان بر لازم است برایش زود بهمانخانه رحمت کرده و در دل در ولده شکر میکنند در آنچه شما پیر دشمنان شدید
 و کسی هم خانه شادت و سلامت است سنگ زید در ب نمایان نمود و نقد با و کار نشد گزسته دوی با بار در رخت و پیش
 خورشید شد با بر آنجبران آتش با بجزب نیز بسیار محبت نمود و دل داری داده شکر میکنند همیشه نصفت شده و بیک
 که آنهم غلام نظر سلطان در طلب سید و ز حال خواب نیز او را آگاه کرد گفت بی مزینع باشد الان ایشان زود محظوظ است
 از آید بر بیرون بریم در سیم باز دهر که میخوانند بدهد و ما رحمت کنیم دریم پشت قبول چشم نموده هر دو صلح شدند
 و به حیاط تمام کشیدند جلوه یکی از محبت و جناب نیز در میان تو کلماتی از خانه بیرون رفتند از قضا کسی هم با آنها نمود
 تا اینکه تقریباً نیم فرسخی راه سپردند و از آید بر حضرت خارج شدند از وقت خواب نیز در وضع نموده گوید و زاری نموده
 و آنچه فرجی بر او داشته اندیم نموده در جهت کردند پس از آن جناب نیز در آن غفلت شد با حرف و بر کسی زیاده
 قیاس افاق چیزان رفته تا خوردن ابریه دولت آباد رسیده که در آن فرسنگی رسیده ما این صحنه را دیدیم است خواب نیز
 با سعه قصاب و در خوابش و جناب آقا محمد باقر و آقا سید احمد و حاجی عبد العظیم رسا از جناب ثبات نموده
 و در منزل آنها منحصراً در پنهان شدند تا بعد سلام نزد که چه بید کرد و بعد از حرکت نیز و زدن آنم و جناب نیز چون خط
 نمود که حضرت سادین این در را خوانند بر آید یک مجله کلام در المجدیه قرآن را با چه است و با رساندن با بار در کشید
 که شایسته نموده و دست کلام خدا را نگاه داشته در آن سوره که چون مرده فری با نیت بریم و سبب بلا در جمع شدند
 دیدند که قرآن آید کشید و زود شفیق قرار دادند بعضی گفتند که دیگر ننیزد در تمام حرات بود و در آن سوره را بعضی گفتند